



متون

نامه ای از قاضی میبیدی (تسکین محبان که از تکفیر فقیر ملول بودند)

محمد مهدی حسینی^۱

الف - در باره نویسنده^۲:

۱۳۸

امیرقاضی حسین بن معین الدین میبیدی ادیب قاضی و حکیم ریاضیدان و متکلم صوفی سده ۹ و ۱۰ هجری است. برخی واژه قاضی را ماده تاریخ مرگ وی دانسته اند که عدد ۹۱۱ می شود.

در تاریخ حبیب السیر از او با عنوان "قاضی کمال الدین امیر حسین یزدی" نام برده شده است، و شادروان دکتر محمد معین، در بخش اعلام فرهنگ خود از وی با نام "امیر حسین قاضی میر بن معین الدین میبیدی نام برده که در شیراز از جلال الدین دوانی^۳ و دیگر

۱. وکیل بازنشسته دادگستری.

۲. در نوشتن بخش نخست یادداشت: "در باره نویسنده" و پانوشتها از مقدمه ی فاضلانہ آقای دکتر نصرت الله فروهر بر کتاب "منشآت میبیدی" و متن آن استفاده شده است و برای تکمیل بحث از سه منبع: ویکی پدیا و لغت نامه دهخدا و مقاله ای در باره قاضی میبیدی منتشره در پایگاه اطلاع رسانی شهر باستانی میبد بهره برده است؛ به نحوی که راقم از خود جز اندکی، هیچ مایه نگذاشته است.

۳. جلال الدین محمد بن سعد (سعدالدین) اسعد کازرونی، دانشمند و قاضی معروفی است که پدرش قاضی کازرون بود، دوانی بخش اول عمر خود را در آن شهر گذراند و در مدرسه دارالایتم به تعلیم پرداخت. وی حکیمی متکلم و محقق است. اخلاق جلالی، اثبات الواجب الجدید، اثبات الواجب القدیم، افعال الله تعالی - نمودج علوم از آثار اوست. روضات الجنات در شرح حال جلال الدین دوانی او را از قریه دوان، کازرون معرفی کرده است و مطالب بسیار ارزنده ای در باره وی ثبت کرده است. ر.ک به: به روضات الجنات ج ۲، انتشارات اسماعیلیان - ص ۲۴۳.



استادان زمان، علم و ادب و حکمت و تصوف آموخت، و به ویژه در هیئت و منطق و فلسفه شهرت یافت و در شعر نیز مهارتی داشت و به "منطقی" تخلص می‌کرد. این اشعار از اوست:

از بهر فساد و جنگ جمعی مردم / کردند به کوی گمراهی خود را گم
در مدرسه هر علم که آموخته اند / فی القبر یضرهم ولاینفعهم
و ایضاً:

آن دل که بدیدنش ز غم خون شد و رفت / وز دیده خون گرفته بیرون شد و رفت
روزی به هوای عشق سیری می‌کرد / لیلی صفتی بدید و مجنون شد و رفت
علامه سید محسن امین جبل عاملی او را به ترمذ نسبت داده و گویا مدتی در شهر ترمذ در سمت شرقی رودخانه جیحون می‌زیسته است: "القاضی الامیر حسین بن معین الدین المیبدی الترمذی (المیبدی) نسبه الی میبد بمیم مفتوحه و مناه تحتیه ساکنه و موحده مضمومه و ذال معجمه فی انساب السمعانی بلده بنواحی اصبهان من کور اصطخر قریبه من یزد جرد (و ترمذ) کز برج مدینه علی نهر جیحون."

آثار و تألیفات او به شرح زیر، گواه توانایی علمی و ادبی او است:

- ۱- "جام گیتی نما" در فلسفه قدیم. این کتاب را به سال (۸۹۰) به فارسی تالیف کرده و در پاریس با ترجمه آن به لاتین چاپ شده است. ۲- حاشیه تحریر اقلیدس خواجه نصیر
- ۳- حاشیه شرح ملخص قاضی زاده رومی در هیئت ۴- دیوان معنیات ۵- شرح حدیث العسکری (صعد ناذری الحقائق) که به سال ۹۰۸ تألیف کرده است. ۶- شرح دیوان مشهور منسوب به حضرت علی (ع) با فواتح سبعة آن. این کتاب دو مرتبه در تهران مستقلاً و در حاشیه ی شرح نهج البلاغه نواب چاپ شده است. در دیباچه این کتاب اصطلاحات

→

شادروان دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات (ج ۵، ص ۲۹۷) می‌آورد: "شیراز در پایان قرن نهم و آغاز سده ده، در پرتو وجود ملا جلال الدین دوانی (متوفی ۹۰۸ ه.ق.) و حوزه مهم تدریس او، به سبب تربیت شاگردانی مشهور که در زیر تربیت خود داشت، ارزش و اهمیت خود را در دوره صفویه ادامه داد" و نیز برای آگاهی بیشتر رش به حبیب السیر ج ۴، ص ۴-۶۰۳.



متصوفه و بخشی از آداب و رسوم و حالات ایشان و انسان کبیر و انسان صغیر و مراتب ترقیات بشر در ضمن هفت فاتحه بیان شده است ۷- شرح شمسیه در منطق. این کتاب به سال (۱۳۲۷ ه. ق.) در حاشیه ی "میزان الانتظام" در استانبول چاپ شده است ۸- شرح طوالع در کلام ۹- شرح "کافیه" ابن حاجب در نحو ۱۰- شرح الهدایه الاثیریة در حکمت این کتاب به شرح میبدی معروف و در تهران چاپ شده است. آن با وجود حواشی برجسته‌ای همچون حاشیه حکیم متأله ملاصدرای شیرازی قدس سره در ردیف بهترین هاست و از شهرت بسزایی برخوردار است. ۱۱- رساله فی تحقیق سالبه المحمول ۱۲- شرح آداب البحث ۱۳- منشات که مجموعه‌ای از رسایل او می‌باشد.

در حیب السیر^۱ در شرح حال قاضی می‌خوانیم:

"امیر حسین یزدی، در سلک افاضل علمای عراق، بل از اعظام دانشمندان آفاق انتظام بود که در مملکت یزد به امر قضا منصوب بوده، علم امانت و دیانت می‌افراشت. از جمله مؤلفاتش: شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیر مؤمنین علی (ع) - علیه التحیه و الغفران - تصنیفی است دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه ی دانشوران فضیلت پرور. همچنین آن جناب بر کافیه، هدایه الحکمه، طوالع و شمسیه، حواشی دقیقه در عقد انشاء، انتظام داده و در آن مولفات، کمال دانش و جودت طبع خود را بر منصفه عرض نهاده. و قاضی میر حسین را در فن معما رساله ای است مفیده به میزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده، در اوایل دولت شاهی سچل حیات قاضی میر حسین به خاتم انقضاء مختوم گشت، و به تقدیر ایزد سبحانه و تعالی روزی چند مواخذه بوده، در گذشت."

اگرچه مؤلف حیب السیر از نحوه قتل قاضی میبدی، سخنی نمی‌گوید، اما عبارت: "روزی چند مواخذه بوده"، می‌رساند که وی مغضوب شاه صفوی قرار گرفته، اما در باره کشته شدن او اظهاری نمی‌کند.



شادروان دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات خود^۱ در باره وی چنین می نویسد: هنگامی که شاه اسماعیل به سال (۹۰۹ ه. ق.) در تعاقب سلطان مراد (آق قویونلو) به شیراز تاخت، پس از فتح آن شهر، چندی آن جا ماند. در این دوران حوزه علمی شیراز از برکت وجود استادانی که از اواخر عهد تیموری بازمانده بودند اهمیت خاص داشت "و کان اکثر علمائها من المخالفین"؛ یعنی مخالفان مذهب شیعه و پیرو اهل سنت بودند. شاه اسماعیل امر به احضار آنان کرد و فرمان داد تا خلیفگان سه گانه را دشنام گویند، ولی آنان از این کار خودداری کردند. زیرا تقیه در نزد آنان (اهل سنت) معمول نیست. پس شاه اسماعیل فرمان داد تا آنان را بکشند. پس از آن به شاه اسماعیل گفته شد که یکی از دانشمندان به نام شمس الدین خفری، صاحب حاشیه بر الهیات و حاشیه بر تجرید، به قتل نرسیده و باقی مانده است. شاه اسماعیل او را بخواند و فرمان داد تا خلیفگان را لعن کند. خفری چنین کرد و بدترین دشنامها را نثارشان کرد و از مرگ رست، و چون از خدمات پادشاه بیرون آمد، یاران او را پذیره شدند و گفتند: "چگونه از مذهب خویش برگشتی و پیشوایان سه گانه را دشنام دادی؟" وی در پاسخ گفت: "یعنی از برای دو سه عرب مرد فاضلی همچون من کشته شود؟"

ادوارد براون، نیز در تاریخ ادبیات از صفویه تا عصر حاضر^۲ به گونه ای دیگر از آدم کشی های شاه اسماعیل سخن می گوید: "سفیری از سوی سلطان با یزید دوم عثمانی^۳ با همراهانش به ایران آمد تا هدایا و تحفه های شایسته، تقدیم شاه اسماعیل کند. و برای فتح عراق و پارس به او تبریک گوید. شاه به آنها خلعت های ثمینی عطا کرد و مراتب دوستی خود را نسبت به آنها ابراز داشت، ولی آنها را مجبور کرد شاهد چند اعدام باشند. از جمله این اعدامها امکان دارد اعدام حکیم و قاضی به نام میر حسین میبدی بوده باشد که بزرگترین گناهِش این بود که صوفی فناتیکی به شمار می آمد."

۱. (ج ۵، ص ۱۶۱۰ و ۱۶۱۱)

۲. ص ۶۷ و ۶۸

۳. ۸۸۶ - ۹۱۸ ه. ق.



شادروان دکتر ذبیح الله صفا در همان جا می‌آورد: "در آغاز عهد صفویه به هنگام گیرودار جنبش و نهضت قزلباش، یکی از حکمت شناسان و عالمان مشهور که در دوره پیشین زیر دست جلال الدین دوانی^۱ تربیت شده بودند، یعنی قاضی کمال الدین میر حسین بن معین الدین میبدی متخلص به "منطقی" مقتول به سال (۹۱۰ ه.ق) به دلیل سنی بودن به فرمان بنیان گذار دولت صفوی به قتل رسید، وی حکیمی مشایی بود، اما همچون استاد خود و بسیاری از متفکران آن عصر در شعر مذاق عرفانی داشت."

صاحب روضات الجنات^۲، او را به "میبد" شهر یزد منسوب می‌داند و قاضی را از عالمان فضیلتی متاخرین و علمای اهل سنت و متکلمان ماهر و استاد و از صوفیه متشرعه معرفی می‌کند (... و کان من اعظم متأخری فضلاء العامه و متکلمیهم البارعین و صوفیتهم المتشرعین...) و می‌نویسد: "قاضی میبدی که شرح دیوان حضرت علی در سال (۸۷۰ ه.ق برابر با سال ۴۰۶) تقویم جلالی به پایان برده است را نباید با امیر حسین بن محمد نیشابوری معمای^۳ نویسنده دیوان معمای اشتباه کرد. این شخص در پیش سلاطین خراسان و وزرا و اعیان آن دیار (ماوراءالنهر) دارای مقام و منزلتی بوده و مدرس فرزندان آنان بوده است. در مقابل نظریه صاحب روضات الجنات، بسیاری از صاحب نظران تشیع همچون شهید قاضی نور الله مرعشی، امیر محمد حسین خاتون آبادی، سید محسن امین و آغا بزرگ تهرانی او را در ردیف اعلام تشیع ضبط کرده‌اند.

پدر امیر قاضی، معین الدین میبدی از اقطاب صوفیه بوده و در فیروزآباد میبد خانقاهی بسیار باشکوه برپا داشته بود. از اعقاب وی اطلاع چندانی در دست نیست تنها آغا بزرگ تهرانی^۴ به یک نفر اشاره نموده و می‌نویسد: "... شیخ ابو جعفر المیبدی الیزدی من ذریه

۱. م. ۹۰۸ ه.ق

۲. ج ۳، ص ۲۳۹

۳. امیر حسین بن محمد نیشابوری معمای از شاگردان مولانا عبدالرحمن جامی است که در هرات از محضر او تلمذ می‌کرد و کتاب معمای را به اشاره امیر علی شیر نوایی (هروی) مشهور نوشته است. رش. به روضات الجنات ج ۳، ص ۳۴۱) چنانکه احسن التواریخ، تاریخ وفات این شخص را به سال ۹۰۴ نوشته است.

۴. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۷۱۴



القاضی میرحسین المیبدی شارح «هدایه الحکمه»... " به این ترتیب در سیادت قاضی خدشه وارد می‌کند. بر فرض صحت مسئله، جای این احتمال هست که شیخ ابوجعفر میبدی از نوادگان دختری صاحب ترجمه باشد.

از آنجا که موضوع شهادت قاضی مورد اختلاف علمای رجال است و برخی او را متوفای در هرات می‌دانند، محتمل است که وی در آخر عمر در هرات می‌زیسته است. خیرالدین زرکلی در وصف او آورده است: "... حسین بن معین الدین المیبدی... اصله من میبذ قرب مدینه یزد، و مولده بیزد، و وفاته فی هراه". از این رو شاید منتسب کردن او به ترمذ بر این مبنا باشد.

ب - در باره کتاب و نامه منتخب:

نامه حاضر زیر عنوان "تسکین محبان که از تکفیر فقیر ملول بودند" از مجموعه رسائل و مکاتبات وی - که به نام "منشآت میبدی" نشر یافته، گزینش شده است. این کتاب با نثری ادیبانه، مرسل و متکلف نوشته شده و شامل ۱۱۱ نامه در موضوعات اخلاقی، سیاسی و اجتماعی است که در آن نویسنده علاوه بر توصیف وضعیت روزگار خود به ذکر مقام دیوانی و ارتباطش با بزرگان و فرمانروایان آن دوران می‌پردازد.

ج - مکتوب قاضی میبدی:

"تسکین محبان که از تکفیر فقیر ملول بودند"

ای دوستان حقیقی، می‌شنوم که عزیزی حق می‌پوشد و در تکفیر من می‌کوشد، و شما از این معنی ملول شده اید و اگر مکفّر من اهل حق بودی جای ملال بودی و بایستی که من وجه تکفیر استغفاره کردمی و اسلام خود را تازه تر ساختمی، اما مکفّر من از اهل ضلالت است و و به هوای نفس این سخن می‌گوید، هیچ محل ملال نیست مگر نشنیده اید که شیخ

۱. منشآت میبدی، امیرقاضی حسین بن معین الدین میبدی، به تصحیح و تحقیق دکتر نصرت الله فروهر، تهران، دفتر

نشر میراث مکتوب و نقطه، ۱۳۷۶، جاپ نخست، ص ۱۹۸ تا ۲۰۴



طریقت "جنید" رحمه الله - فرموده که: "لا يبلغ العبد درج الحقیقه حتّی یشهد علیه الف صدیق بانّه زندیق".

شک نیست که خاک قدم صحابه و علمای سلف - رحمهم الله - از خون بهتر است، و جهّال به طعن ایشان زبان گشوده اند و قتل و ایذا و اهانت ایشان نموده اند، نینید که خوارج در شأن مرتضی و ائمه معصومین علی نبینا و علیهم الصّلوّه و السلام چه مزخرفات و مهملات گفته اند و هنوز می گویند و معارضه ای که میان مرتضی و طلحه و زبیر و عایشه در بصره بوده، و مقاتله ای که میان مرتضی و معاویه و عمرو بن عاص در قریه صفین بوده، و محاربه ای که میان مرتضی و عبدالله بن وهب راهبی بوده در نهر روان مشهور است، و "عبدالرحمن بن ملجم" در مسجد کوفه تیغی بر حضرت مرتضی زد و او را شهید ساخت، و بعضی مورخین گفته اند که "جعله بنت اشعث بن قیس" منکوحه امام حسن بود و به اغوای اهل بغی او را زهر داد؛ و لشکر یزید بن معاویه در کربلا امام حسین را و اکثر پسران و خویشاوندان و محبّان او را شهید کردند. و سلاطین بنی امیه در اثنای خطبه سبّ مرتضی می کردند و محبّان او، و چون مردم از نماز عید فارغ می شدند از مسجد بیرون می رفتند تا از شنیدن الفاظ قبیح محفوظ باشند پس ایشان تأخیر صلوة می کردند تا مردم را به ضرورت توقف باید کرد. و بعضی گویند: "ولید بن عبدالملک" از بنی امیه، "زین العابدین" را زهر داد؛ و مامون عباسی، امام علی رضا را، و معتصم عباسی "امام محمد تقی" را؛ و معتمد عباسی، امام ابو محمد حسن عسگری را؛ و یوسف بن عمر ثقفی از قبل هشام بن عبدالملک با "زید بن علی بن الحسین بن مرتضی" حرب کرد و او را به درجه شهادت رسانید، و حجّاج بن یوسف ثقفی، عبدالله بن زبیر و سعید بن جبیر، و کمیل بن زیاد و بسی ارباب یقین را قتل کرد، و یزید بن عمر بن مریره که امیر عراقین بود از قبل مروان حمار ابوحنیفه را تکلیف کرد به قضاوت کوفه، و چون او امتناع نمود صد تازیانه اش بزد در ده روز، متصور دوانیقی هم او را در بغداد به قضا تکلیف کرد و چون ابا نمود او را حبس کرد و در زندان بمرّد؛ و هارون الرشید زنجیر در پای "شافعی" نهاد، و مأمون "احمد حنبل" را تکلیف کرد به حدوٲ قران قایل شود و معتصم او را از برای این معنی زنده از دار آویخت



و هزار چوب زد. "ابوالقاسم قشیری" در رساله گوید که: سمعت الاستاد ابا علی الدقاق -
 يقول لَمَّا سعى غلام الخليل بالصّوفيه الى الخليفة امر بضرب اعناقهم.
 فاما الجنيد فانه تستر بالفقه و كان يفتى على مذهب ابي ثور، و اما الشّحام و الرّقام و
 النّورى، فقال السيّاف: اتدرى الى ماذا تبادر؟ فقال نعم و ما يعجبك؟ فقال مهما يعجبك،
 فقال: اوثر على اصحابى بحيوه ساعه، فتحير السيّاف و انهى الخبر الى الخليفة فردّهم الى
 القاضى لتعرف حالهم، فالقى القاضى على بن الحسين النّورى مسایل فقهيه فاجاب عن الكّل
 ثمّ اخذ يقول: و بعد فانّ لله عباداً اذا قاموا قاموا بالله، و اذا انطلقوا، انطلقوا بالله، و سرد الفاظا
 ابكى القاضى، فارسل القاضى الى الخليفة و قال: ان كان هولاء زنادقه فما على وجه الارض
 مسلم.

و مفسدان تکفیر "ذوالنون" کردند و متوکّل عبّاسی او را از مصر به بغداد برد و مدتی
 محبوس بود. و حامد بن عبّاس که وزیر مقتدر عبّاسی بود، به حکم قاضی ابوعمرو "حسین
 بن منصور حلاج" را بکشت، و بعضی از علمای حنیفه نزد سلطان محمد بن ملکشاه گفتند
 که "شیخ ابو محمد غزالی" طعن در ابو حنیفه کرد و اعتقاد او اعتقاد فلاسفه و ملحدان
 است و کتب خود را به کلمات ایشان ممزوج کرده و کفر و باطیل به اسرار شرع آمیخته،
 و خدا را - جل جلاله - نور حقیقی می گوید و این مذهب محبوس است، پس سلطان با او
 بد شد و قصد ایذای او کرده و کسی را به طلب او فرستاد و چون حاضر شد، انکار به
 اخلاص تبدیل یافت.

و در شرح مقاصد دیده ام که "ابو محمد غزالی" را به نفی حشر اجساد متهم داشته اند
 و خوارزمشاه، "مجدالدین بغدادی" را متهم ساخته که عاشق مادر اوست و او را شهید
 ساخت.

و ابوالقاسم استرآبادی وزیر، با "عین القضات" عداوت داشت و او را تکفیر کرد،
 صلب نمود.



و علمای حلب تکفیر شیخ " شهاب الدین یحیی سهروردی " کردند، و ملک طاهر بن ملک صلاح الدین به اشارت پدر او را بکشت. و علمای شام تکفیر شیخ محی الدین اعرابی کردند.

و مولانا نظام الدین هروی تکفیر شیخ علاء الدوله سمنانی - قدس سره - کرد، و شیخ فرمود که:

نظام بی نظام ار کافر خواند
چراغ کذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیرا که نبود
مکافات دروغی جز دروغی

و علمای کرمان تکفیر " شاه نورالدین نعمت الله " کردند، و او فرمود: " یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها و اکثرهم الکافرون " و بعضی از مردم یزد "خواجه صاین الدین علی اصفهانی " را در وقتی که قاضی یزد بود تکفیر کردند، و سلطان شاهرخ او را به هرات برد و بسی مضرت یافت. و منشاء تکفیر دو عبارت بوده که در مسایل او مسطور است و علمای هرات غیر از مولانا رکن الدین خوافی، نوشته اند که کفر است و عبارت اول این است: بیاید دانست که همه طوایف اهل سلوک و طلب بر این یک سخن متفقند که اصل این عالم‌های متنوع و کاینات متکثر، یک حقیقت است، همه از یک درخت است. این جواب که گاهی صولجان و گاهی گوشت، فاماً تمیز موحد از ملحد و تفرقه طریق تحقیق اینجا می‌شود که موحد حق را در صورت کثیره به حکم " یعرفون کلاً بسیماهم " ^۱

یک عین متفق که جز او ذره ای نبود چون گشت ظاهر این همه اغیار آمده از یافت و تحقیق این حقیقت واحده که عین متفق است، در حضرات و عوالم که به ترتیب تنزل فرموده، و اول مرتبه که از غیب هویت و کنه کمون تنزل فرموده آن را "حضرت احدیت" می‌خوانند، که به اعتباری دیگر آن را "حقیقت محمدیه" گویند، و وجود یکی از اسماء اوست. و مرتبه دوم را "حضرت واحدیه" می‌خوانند، که به اعتباری دیگر آن را "حقیقت آدمی" و "قاب قوسین" گویند و اسم عالم را بر اینها اطلاق نمی

۱. سوره نحل آیه ۸۳ (نعمت خدا را می‌شناسند با این حال انکار می‌کنند، بیشتر آنان کفران پیشه اند)

۲. سوره اعراف، آیه ۴۶ (هر یک را به خصوصیت امتیاز خودش می‌شناسد و جمع را در عین تفرقه می‌یابد)



کنند، چه حکم نمود هنوز بر بود غلبه نکرده که مبداء تسمیه عالم آن است. بعد از آن که غلبه آن حکم شود و به یقین تعین حکم سلطنت خود ظاهر گرداند در اعیان، و بدان هریک از دیگری ممتاز شود آن را "عالم" خوانند. و اول عالم، عالم ارواح است و عقول و چون اول ظهور تعین، این جاست و غلبه قهرمان او هم اینجا، لاجرم از یک طرف آوازه ی "انا خیر منه" زدند، و از دیگر طرف "نحن نسیح بحمدک" ^۲ ظاهر شد و این مرتبه سوم است از مراتب وجود، و از اینجا تخصیص مرتبه ثلاثه که در نص تنزیل آمده، که ثالث آن کفر است و رابع آن نه، معلوم می شود متفطن عاقل را. حیث قال عز من قائل: "لقد کفر الذین قالو ان الله ثالث ثلاثه" ^۳ و قال تعالی: "ما یکون من نجوی ثلاثه الا هو رابعهم" ^۴

عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست عنقای مغربم که نشانم پدید نیست
ز ابرو و غمزه هر دو جهان صید کرده ام وین طرفه ترکه تیر و کمانم پدید نیست
مرتبه چهارم، "عالم مثال" است که صورت آنجا ظاهر می شود و از این حرف مستر شده از الواح حروف مفهوم شود که "ختم نبوت" که عبارت از تمامی صورت است، چرا به عرب شد. مرتبه پنجم، "عالم اجسام" است که در آنجا صورت پیکر جرمی ظاهر می گردد، و هیولی پدید می شود و چون مبدا تعاکس اضواء جرم است و ظهور به آن است و عبارت از همان، هر آینه به همین مرتبه این حرکت وجودی تمام شد و نهایت پذیرفت و به مرتبه بالغیه خود رسید. چنانچه فحوای "الرحمن علی العرش استوی" ^۵ کاشف آن است. و مراتب وجود بدین عدد دوایر که عبارت از پنج است، آخر شد. چنانچه شیخ می گوید:
اقول و روح القدس نبعث فی النفس / بانّ وجود الحق فی العدد الخمس

۱. سوره اعراف - آیه ۱۲

۲. سوره بقره - آیه ۳۰

۳. سوره مائده - آیه ۷۳

۴. سوره مجادله - آیه ۷ (اگر سه نفر باشید خدا چهارمی شماست)

۵. سوره طه - آیه ۵



اما از برای علم و شهود در یک مرتبه که جامع همه مراتب است ظاهر شد، یعنی نشأة عنصری انسانی که بدان قوس وجود نفوس شهود تمام دایره می شود و به این مرتبه ششم که عدد تام است این حرکت تمام شد.

هر بار به رنگی بت من روی نمودی وین بار به رنگ همه اطوار برآمد بعد از آن هم در باطن این مرتبه ابتدا ظهور حرکت شهودی می کند: "هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بكلّ شیء علیم"^۱ و عبارت ثانیه آن است که: فهو العابد باعتبار تعینّه و تقیدّه بصوره العبد الذی و هو شان من شئونه الذاتیه، و هو المعبود باعتبار اطلاقه. اعلم انّ الشّهود الاتّم الاكمل قضی انّ کلّ ما یسمی مرآه و مجلی و مظهرأ و عیناً، و نحو ذلك لیس سوی تعینات صور احوال الحق علی ما بینها من التفاوت فی الحکم و الحق من حیث باطن هویته متجلّ فی عین کلّ فرد فرد من احواله المتمیّزه التي تعینت و ظهرت له.

۱. سوره حدید - آیه ۳ (او اول همه اشیاست، اول مطلق اوست و آخر مطلق هم اوست).